

میدان جنگ از دنیا گذشت و در آن وقت عجب اتفاق شد که هوای
 مشرقی پیدا گشته و در وی لشکر وزیر دزیدن گرفت ادل مغربی بود و
 از پشت لشکر وزیر می دزدید انگلیسیان بعد شلک سیوم توپ خود را
 از جائیکه بود پیش برده خود هم از مکانیکه ایستاده بودند قدمی چند پیش آمدند
 شجاع الدوله و عالیجاه یوقت باقی ماندن ساعتی از روز مع توپ ها و افواج راه
 معسکر خود را گرفتند صبح خبر سوار شدن وزیر شهرتی گرفت اما نشد بعد دو
 روز شنیده شد که وزیر را دمل پیدا شده بعضی میگفتند که زخم کولی برداشته
 شهرت مناسب ندانسته معالجه بنام دمل می کرد چون شفایافت از آنجا
 کوچیده بر لب دریای بن بن طرف جنوبی حصار عظیم آباد منزل گزید و هر روز
 خبری تازه شهرت می یافت گاهی آنکه از طرف مورچال میر محمد جعفر خان
 یورش خواهد شد زمانی اینکه از طرف مشرقی شهر خواهند ریخت و وزیر
 با معدودی مردم سوار شده بضابطه دیرینه خود همیشه بر اطراف شهر و مورچال
 می گردید به همین روش یک دور و ز کم و بیش ماهی گذشت و موسم برسات
 قریب رسید رای شجاع الدوله بر آن قرار یافت که الحال اقامت
 نزد یک حصار مناسب نیست در باس که از مضافات صوبه عظیم آباد
 بر لب دریای کنکا محادی غازی پور علاقه راجه بلوند زمین دار بنارس است
 چهارونی باید نمود و بعد برسات تدارک شایسته باید کرد چنانچه از محاصره
 حصار عظیم آباد دست برداشته طبل معاودت گرفت و از راه منیر
 بطرف بکر نهضت فرمود

* ذکر بد عهدی نمودن شجاع الدوله با عالیجاه و مقید نمودن آن
 بکنه را و ضبط نمودن اموال و اسبابش و سوانح دیگر *
 عالیجاه باندیشم گفت ز روشنت تقاضای و پذیرد در هر ماه برای یازده لک
 روپیه در ماهه معینه موعوده برآمدن خود از نزد وزیر مناسب دانسته تدبیری
 اندیشید و معرفت علی ابراهیم خان بوزیر پیغام داد که بنده را بطرف مرشد آباد
 مرخص فرمایند تا در آن نواح رفته بندوبست تحصیل ممالک نموده آشوبی در
 تنظیم عمل انگلیس برانگیزم و زریکه دست یاب شود بحضور رسانم و وزیر
 گفت اگر عالیجاه باز نیاید چه خواهیم کرد علی ابراهیم خان عرض کرد که عالیجاه را
 غیر از در دولت پناه کجا است که آنجا خواهد رفت وزیر گفت که اگر شما ضامن
 گشته بطور غیر عمال پیش من بانشید چه مضایقه علی ابراهیم خان التماس نمود
 که من حاضر ام اما تعهد تر موعوده نمی توانم نمود بلی هر جا که عالیجاه عمال خود بفریستند
 سزا دلان حضور هم در آنجا بوده هر چه وصول شود بخزانة سرکار ارسال می شده
 باشد وزیر گفت این نمی تواند شد علی ابراهیم خان عرض کرد که هر چه مرضی
 عالی است همان بهتر اما الحال حسن و قبح پایان اینکار و ششم قصوریکه رودهد
 عائد بطرف جناب عالی خواهد شد نه با عالیجاه او خود آستان دولت را ملجای
 خود دانسته خود را بحضور رسانیده است حالا فکری باید کرد که آبروی سلطنت
 بماند و آب از جوی رفته باز آید و وزیر هر چند قوت منفعله چندان نداشت باز هم
 متاثر گشته فرمود که فکری میکنم و علی ابراهیم خان را مرخص ساخت علی
 ابراهیم خان جواب با عالیجاه رسانید فقط در پنجمین میر سلیمان خانان عالیجاه

سبب ساختگی بارگان دولت وزیر یکبار به بهانه ترک لباس پوشیدن
دلخواه است که خود را کنار کشد عالیجاه او را بمهربانی با باز لباس پوشانیده
مظمن ساخت لیکن بمقتضای

* مصرعه *

* هر دم آزر دکی غیر سبب را چه علاج *
اکثر بخشش با عالیجاه و
سازش با مخالفانش از میر مذکور بظهور میر سید و عالی جاه شکایت او را
نقل مجلس دکن کمی خانۀ کفکوئی خویش می نمود و می گفت که فلان روز
سرمیچی که بر سرینبی بهادر و فلان انگشتری که در دست فلان کس دیده ام
از خانۀ من بود در تحویل میر سالیان سپرده بودم و این چنین سخنان که اکثر
در حضور مردم میفرمود بمیر مذکور رسیده باعث وحشت او می شد تا آنکه
روزی از لشکر عالیجاه برخاسته در جوار علی نیک خان نسفی نستیجی بشکر
وزیر منزل نمود بعد پنج شش روز ازین حرکت باز پیغام وزیر در تقاضای
زر ماهیانه با عالیجاه رسید عالیجاه عذری بی بضاعتی خود ظاهر ساخت و اکثر اوقات که وزیر
بنا انجاری می نمود علی ابراهیم خان مانع می شد و مردم دور و مثل میر ابو غیره که از
مقربان عالی جاه و توسل جو بردساری لشکر وزیر بودند سخنان مذکور باغبان
میرمانند و بوسائط کلمات مذکور بوزیر رسیده طبع بهانه جوی وزیر را وسیله
بدعهدی با عالی جاه میگردید آخر وزیر پیغام فرستاد که بادشاه بقایای معاملۀ صوبه
بنگال و غیره از شما طلب دارند فکرش زود باید نمود عالی جاه علی ابراهیم خان را
پیش وزیر برای جواب و سوال فرستاد او رفته عرض کرد که من بامید
اعانت بدزد دولت رسیده آنچه میسر بود در ادای آن قصوری نرفته الحال

مقدمه وری نموده و تقاضای پادشاهی موجب است جناب عالی بینی بهادر را
 بفرمایند تا بنهد اگر چیزی برآید در ادایش حتی الامکان قاصر نخواهم بود والا امیدوار
 عنایت و حمایت ام وزیر آزرده کشته جواب داد که مرا چه کار است
 شما دانید و پادشاه بینی بهادر کیست که بفهد فردا من بشکار میروم پادشاه
 هر چه داند خواهد کرد علی ابراهیم خان مایوس بر کشته جواب وزیر عالیجاه اعلام نمود
 و عالیجاه زیاده تر در تفکر و اضطراب افتاد و روز دهم که هشتم ذی الحججه سنه ۱۱۷۷
 هجری بود اول صبح عالیجاه بتحریر یک مصاحبان سفاهت پیش بینی تامل و
 اندیشه پیرهنی در برد کلاهی بر سر گذاشته ترک جلوس مسند نمود و بوریا ئی
 در صحن خیمه گسترده بر آن نشست هم اعیان مقرب که محروم از شعور
 و از مال اندیشی دور بودند به بست کس یکبارگی لباس رنگین درویشی پوشیده
 انگشت نمایی شکر شدند و این خبر بوزیر رسید و موجب تفکر و باعث
 بدنامی او گردید بنا برین وزیر روز دیگر که نهم ذی الحججه یوم العرفه بود علی بیگ خان
 را بعد از خواهی دولت جوانی از طرف خود دهم از طرف مادر خود پیش عالیجاه
 فرستاد و علی ابراهیم خان را طلب داشت علی بیگ خان بحضور عالیجاه رسیده
 بزرگای شیبین از طرف وزیر و مادرش نمود و علی ابراهیم خان اگر چه ترک
 لباس نکرده اما بلبس پیرهنی و دستار محقری بر کلاه قانع شده بهمین هیئت که
 حاضر بود حسب الارشاد عالیجاه همراه علی بیگ خان قاصد دربار وزیر شد او
 گفت بهمین لباس بحضور وزیر میرید جواب داد که هرگاه اقامی ما باین صورت
 شده باشد ما را غیبه ازین لباس دیگر چه خواهد بود و بوضعیکه بود پیش وزیر رفت

وزیر مهربانی نمانموده سبب تفریب لباس عالیجاه پرسید و از گفتگوی سابق عذر خواهد گشته گفت بادشاه سخنی فرموده بود من آن را اظهار کردم جوابش بایستی داد حاجت بدلق پوشیدن و مرابد نام نمودن نبود علی ابراهیم خان جواب داد که عالیجاه بامید اعانت و عنایت بحضور آمد چون از جناب عالی کلمات عدم التفات در خصوص تناضای بادشاه شنید بناچار بی قطع امید نموده دست از دنیا برداشت الحال جناب عالی را آنچه لایق باشد بتمل آرند وزیر گفت فهمیدم شما بروید من هم می آیم علی ابراهیم خان رسید بعالیجاه ظاهر نمود و وزیر نیز رسید و لجنوی بسیار فرموده تکلیف تلبس لباس سابق کرد عالی جاه اسناد کی نگرده حسب الاشعار بعین آورد بعد دو سه روز ششم و مع پلتن های خود خیام عالیجاه را بایمهای نهانی وزیر محصور نموده زرتخواه خود طلب کرد عالیجاه زرتخواه داده به ششم و پیغام فرستاد که الحال مقدر نگردد استن مردم بسیار نیست پلتن ها و عمده توپخانه را جواب داده توپ ها و بند و قهبا که از سه کار است در خانامانی سپرد نماید و دو پلتن نگه دارد که با وزیر ساخته بود که به نمک جراحی بسته جواب فرستاد که الحال توپ و بند و ق از کسی است که در دست اوست و خود از مکانیکه خیمه داشت بر خاسته در لشکر وزیر نزدل نمود و ملازم گردید صبح آن که پاسی از روز گذشته بود افواج وزیر خیام عالیجاه را محصور ساخته بر کار خانجاست و حرم سرد استنظان محکم نشاندند و سردار یکه باین کار مامور بود عالیجاه را بسواری فیلی که آورده بود در انبوه مردم متعین بلشکر وزیر برده در جائیکه معهود بود محبوس داشت و آخر آن روز چند عوار

وزیر رسیده خیمه علی ابراهیم خان را محروس نمودند خان مذکور عریضه مشعر
 احوال خود نوشته بحضور وزیر فرستاد وزیر در آنوقت اندرون محل بود
 مستظان حرم سرای وزیر که از جمله نسوان بودند و از وقت رسانیدن
 جواهر و تحایف بزن وزیر و مادرش که علی ابراهیم خان برده با او آشنائی داشتند
 احوالش را شنیده دل آنها بران عزیز سوخت و عرضی را بوزیر رسانیدند
 خواجہ سرائی از طرف وزیر آمده سواران را تا کید نمود که از دور ناظر بوده سوء
 ادبی نسبت بخان مذکور نکنند و دستخط نمود که از شما تعرضی نیست صرف
 سخنان چند از شہا پر سیدن است و بس بخاطر جمع باشند صبح روز دیگر
 علی ابراهیم خان پیرهنی در برود دستار مخفی بالای کلاه پیچیده بسواری پالکی همراه
 سواران مذکورین حسب الحکم بدر بار وزیر رفت در انجا سیل علی خان
 خواجہ سردار و غه فیل خانہ و حافظ اسرار خان منشی و بعض دیگر از عملہ
 عالی جاہ حاضر بودند خان مشارالیه یک اشرفی نذر کرد و ایندہ ملازمت وزیر
 نمود و بدون آنکہ مامور بجاکس شود نشست بینی بہادر و شجاع قلی خان
 و یاقوت خان نیز نشستند وزیر کہ لباس ولایتی پوشیده بر زمین در دست
 کمال رعونت بر سندانستہ بود رو بہ علی ابراهیم خان نموده گفت صاحب
 من چہ بد با میر محمد قاسم خان کرده بودم کہ روز جنگ پچاہاری بہ شہر و گفت کہ
 ہر گاہ سواری من بعد فتح برا نکاسیان رود روی او بگذرد شہر و بر من شلک کند
 علی ابراهیم خان التماس نمود کہ مرا ازین خبر اکہی نیست دای بر احوال عالی جاہ
 کہ برای چنین گیکہ اودار الملک خود کندا شتہ باعانت او نشاید نش

برسند ایالت روبروی دشمنی چون انکلس آید و او در باره اش چنین
 بداندیشی نماید وزیر بر آتش فته گفت مگر من دروغ میگویم اگر خواهند شمر در ا
 طلبیده با عالی جاه مقابل سازم علی ابراهیم خان هم آزرده گشته گفت من
 بی اطلاعی خود التماس نمودم تکذیب جناب عالی نمیکنم و درین وقت
 مرتبه عالیجاه بجائی رسیده است که خدمتکاری مقابله می تواند نمود شمر و خود جاهی و
 مرتبه دارد و وزیر خجالتی کشیده شروع بد لجنوی علی ابراهیم خان و عیب کوئی
 میر محمد قاسم خان نمود و گفت شمر و خوبی هستید و او باشاهم بد بود و در محفل خود
 شکایتهای من می نمود و شما منع میکردید و او متنبه نمی شد نمیدانم بار فیتی مثل شما
 چرا بد بود علی ابراهیم خان عرض کرد که من بدانست خود تقصیر نکرده ام مگر هنگام
 برآیدن از حد و عظیم آباد اختلاف آزار داده جماعتی رفتن نزد مرهته و اعیان
 و کهن مرتج می شمر و بند و مبالغه در رجوع بسده سلطنت و وزارت
 نموده ماسی برای عالیجاه به ازین آستان نمیدانستم وزیر شنیده دیگر نفس
 کشیدن توانست و خان مرقوم را تسلیه داده و بخوبی ستوده از بسند
 بر خاسته عازم حرم سراکشت و بسوی علی ابراهیم خان اشاره کرده چیزی
 بمتر بان خود گفت شباع قلی خان و دیگران خان مرقوم را گفتند که نواب
 وزیر شمار ابرفاقت خود می خواهد و فرموده است که شما معتد علیه خانه عالیجاه و امین
 در آردار او بوده اید احوال امانت بعضی رفقای ایشان نزد مهاجنان بنارس
 معلوم شد اما احوال امانت شما و عالیجاه در هیچ جا ظاهر نگشته و میگویند که چهل
 هزار اشرفی حواله شما کرده اگر واقعی باشد و دیگر بهر که سپرده باشد در صورت

اظهار ان مهربانی و زیرالهما لک در حق شما بسیار خواهد کردید علی ابراهیم خان
 گفت که کسی تا حال از من استمکشاف این چنین امور ننموده بود احوال که
 استفسار شد آنچه معلوم من است معروض خواهد شد و نتوسنگه هر کاره
 را که خون عالمی بر کردن داد از جمله رفقای شمر و بود و اظهار این چهل هزار اشرفی
 در حوالات خان موصوف ادنموده بود طلبه اشته استاده کردند و بشنیدن
 جوابیکه خان مذکور داد یکی از ان میان بر خاسته بنواب وزیر بشارت داد
 که حالا سراغ زر بسیاری پیدا خواهد شد مردم متوجه علی ابراهیم خان گردیده
 متفر شدند خان مرقوم گفت که همه کارخانه سپرد پیره های شمر و بود لگت
 اشرفی حواله ادا شده بود در سرکار رسید یاز سید مردم همه متوجه تتهوسنگه
 گشته بسویش نگرستند ادا انکار کرده گفت که بی اصل است علی ابراهیم خان
 گفت هرگاه سخن کبیکه اورا معتد علیه و امین در ازار میدانند بی اصل باشد
 سخن سبک ان غیر معتد چگونه قابل استماع دانسته گمان صداقت
 بران می توان کرد بینی بهادر بر خاسته جواب علی ابراهیم خان بوزیر که اندرون
 حرم سرا بود گفته فرستاد و پیغام داد که با کبیکه در جواب الزام دهد و نادانی
 هم ثابت نماید معارضه کنانیدن ثمره غیر از تفصیح ندارد وزیر به تسلی تمام علی ابراهیم خان
 را رخصت انصراف داد و اموال عالیجاه از نسوان و خواجه سرایان و دیگر
 عماله کارخانجات بجد و جهد بسیار تحقیق گشته بقبضه وزیر در آمد مگر اندک جوهر
 کران قیمت که قبل ازین سانحه عالیجاه مصحوب شیخ محمد عاشق نام
 ملازمی معتد در ملک نجیب الدوله فرستاده بود برای عالی جاه باقی مانده در ایام

پریشانیها بکارش آمد و قایلی اگر زنان حرم سرایش با وجود تفحص شدید
بوساطت کنیزان و پیرزاهای معتد مخفی داشته باشند امکان دارد
اما منقح و مفصل معلوم نشد

* ذکر رفتن میر محمد جعفر خان قبل از جنگ بکر

بکاکته و مرشد آباد و در گذشتن او ازین جهان

ست بنیاد و سوا نخیکه درین عرصه روداد *

چون شجاع الدوله و عالیجاه مع بادشاه از محاصره عظیم آباد دست برداشته و در
بکر طرح اقامت انداختند و موسم برسات در رسید میر محمد جعفر خان
برای بعض جواب و سوال خود قاصد کاکته کردید و برادر خود میر محمد کاظم خان را
بدستور سابق به نیابت صوبه عظیم آباد گذاشته و دیرج نراین برادر
وام نراین را دیوان مدارا لمهمام آن صوبه باین که لیاقت این کار بلکه هیچ کار
نداشت کردانیده خود راه کاکته که برای او مقدمه سفر آخرت بود گرفت و بکاکته
رسیده مشغول جواب و سوال خود بار باب کونسل کردید چون شمس الدوله
هنری و نترت کورنراز سفاهت و نادانی میر محمد جعفر خان گماهی آکپی داشت
نمی خواست که مطلق العنان او را در مرشد آباد گذارد بنا براین جواب و
سوال او را در چکاپوی کونسل انداخته یکسو نمی کرد و هر چند خواست که
تند کار چنانچه بدیوانی مامور و در کمال اقتدار بود بحال بوده همراه او از کاکته برآید
لیکن چون مفاسد وجود میدی مذکور شمس الدوله کورنراز گماذبجی معلوم بود
ومی دانست که میر محمد جعفر خان باغوا مجوزا یزاد اضرار اکثر نام آوران ابر و طلب

خواهد بود راضی نمی شد تا آنکه بهزار سماجت اولاً میر محمد جعفر خان بعد هندی
مرقوم مرخص گشته بر شد آباد رسیده بکار خود را پرداخته و شمس الدوله کورنر
عیوب و مفاسد تندکار را نوشته کتابی مجلد ساخت و اقتدار تندکار
بجائی رسید که میر محمد جعفر خان فرمان بردار او شد و به ایسایش محمد رضا خان
مظفر جنگ را که داماد رابعه بیگم بود از نیابت نظامت جهانگیر نکر تغییر نموده
مقیم ساخت تا آنکه بتهدید انگلیس که صاحب قاسم بازار بود تندکار
و میر محمد جعفر خان ترسیده خلاصش نمودند و میر محمد جعفر خان از خوف افواج شجاع الدوله
و جسارت او که شهرت داشت آرزو مند مصالحه بود و شاید انگلیس هم
بنابر اشتها شجاعت و زیردانی مقابله و مقابله با پادشاهی خواستند که اگر
مصالحه بآیننی که مخلی امور تجارت شان نباشد بعین آید قبول بایه نمود و صوبه عظیم آباد
را با اختیار وزیر پادشاه گذاشته در مالکنداری نکاله هم مبلغی مناسب تهجد می نمودند
شجاع الدوله از فرط غرور و فقده ان شعور که درین زمانه نهایت مروج دان
سرداران کتر کسی ازین مرض خالی است قبول نکرده اصرار بر اتزاع جمیع
ممالک داشت و عجب آنکه با وجود کثرت لشکر و توپها و تیسر و فور اسباب
از شدت غفلت و غرور بشعور خود نمی توانست که کاری درست بعمل
آرد و التماس دولت خوانان و نادریین خصوص اصلا نمی شنید همین علت
وید آنچه دید و میر محمد جعفر خان در مرشد آباد بیمار گشته روز بروز کاستن گرفت
و چهاردهم ماه شعبان سنه ۱۱۷۸ یک هزار و یک صد و هفتاد و هشت هجری روز
سه شنبه پدر و جهان بی بقا نمود معتدین می گویند که دم اخیر آب تبرک

بتهای یکی از معابد هندو واقع سواد مرشد آباد بتجویز تند کمار آورده بحلق

میر محمد جعفر خان چکانند آب خوردن همان بود و جان سپردن همان

* ذکر جنگیدن شجاع الدوله با انگلیسیان

در مقام بکسر و ظفر یافتن انگلیسیان و فرار

شدن شجاع الدوله و دیگر سوانح آن زمان *

میر محمد جعفر خان زنده در کاکته بود که میجر منورنو کربادشاه انگلستان بر جهاز

منوار بکاکته رسیده بتجویز شمس الدوله کورنو و دیگر ارباب کونسل

بسر داری افواج عظیم آباد بجای میجر کرنک مقرر شد میجر کرنک بکاکته رفت

و میجر منورنو بکاکته رسید بریاست فوج پرداخت و تا که جواب و سوال

از طرف شجاع الدوله بمتابعت عقل می شد اصحاب کونسل انگلیسی

حکم جنگیدن با وزیر میجر منورنو میدادند هرگاه رقایم چند متضمن عجب و غرور بیرون

از قوانین عقل و شعور از طرف وزیر بیجاغه انگلیسیه رسید در آخر سفر

یا داد اسطر بیع الاول سنه ۱۱۷۸ یک هزار و یک صد و هفتاد و هشت هجری

حکم جنگیدن با وزیر میجر منورنو فرستاده مامور بمجادله و مقاتله نمودند میجر منورنو

مع افواج و آلات حرب بداعیه جنگ و وزیر طرف بکس نهضت نمود

وزیر غیر حرکت میجر مذکور بار قام میرونی اسد ساکن صوبه عظیم آباد که از طرف

وزیر عامل پرکنه بهیل و غیره مضافات سرکار شاه آباد بود دریافت افواج مغلیه را

بترادی و چپادی فوج انگلیسیه فرستاد و خود غافل بوده چنان مشغول ملاهی و

ملاعب از قبیل چوپربازی و کبوتر پرانی و غیره ماند که کویا در ملک خود برای

سیر و شکار آمده مگر سرد مورچایی از دریاچه در کاوتی تالب کزکا ملحق ساخته
 اراده عرب در حجاب و پناه داشت تا آنکه میجر منروع افواج به فاصله سم
 کرده بر لب جویلی معسکر ساخت و جویلی مذکور بین العسکرین واقع شد
 روز سوم وزیر سمد کوره را ترک کرده به اعیه جنک از سمد مرقوم بیرون
 رفت افواج مغلیه بمراه وزیر و شمر و موشیر مدک که از عالیجاه تنک حرامی
 کرده ملازم وزیر شده بودند باهشت پانتن و هشت توپ مقابل فوج انگلسی
 کشته و شجاع قلی خان معروف بمیان عیسی باشش هفت هزار سوار و پیاده بر
 پشت اینها بود وزیر با فوج خود طرف دست راست میان عیسی و بینی بهادر
 طرف دست چپ عیسی براب کزکا متصل بخرابه آبادی قرار گرفتند و
 جنک توپ و کوله باری علی التواتر از طرفین بعمل آمدن گرفت و مردم طرفین
 مجروح و مقتول می شدند وزیر با فوج مغلیه بر لشکر انگلسی یورشها متواتر نمود
 و سواران در آنی در سواران همراهی انگلسیه آویختند چنانچه از توپ اندازی
 مشرد و موشیر مدک و حملات متواتره وزیر عرصه بر افواج انگلسی تنک
 کردید میجر مذکور احوال بدین منوال دیده فوجی را بر سر کردی کپتانی بطرف
 کزکا فرستاد تا بر بینی بهادر یورش آرد فوج مذکور متصل قرارگاه بینی بهادر رسیده
 با تنظیم صفوف چنان شلک بندوق اندازی بعمل آوردند که شیخ غلام قادر
 و دیگر شیخ زادگان لکهنو معتد ان بینی بهادر مع برادران و همراهیان حتی الوسع
 دست و پا بجا نمانده بر خاک هلاک افتادند و دیگران هم ترسناک
 گشته از ان جای هولناک بر آمده عرصه را خالی گذاشتند و تلنگه های

انگلیس بندوق زمان اندکی پیشتر رسیدند که بنی بهادر بیدل گشته مع عالیجاه
و میروجه الدین خان عنان اسپ از میدان گردانیده ساک مسلک فرار شد
و شجاع قلی خان باستماع آواز شاک انگلیسی و شیخ زاده های برقند از کمان
غلبه بنی بهادر نموده مضطرب شد که شاید بنی بهادر کاری از پیشش برد و او در
حضور آقا ندامت کشد و از فرط اضطراب بدون ادراک احوال بنی بهادر
از پشت سر شمر و موشیرمدک برآمده پیشش راند از پیشش راندن
او که بین الصغیرین حائل شد توپ اندازی شمر و که علی التواتر مثل تکرک بر فوج
انگلیسی کوله های ریخت موقوف گشت و از طرف انگلیسی شروع
توپ اندازی شدت و چابکی گردیده بر افواج این طرف قیامتی آشکارا
شد و شجاع قلی خان با معهودی از رفقاهدف کولی های کشته جان خود را
رایگان داد بقیه مردم همراه او گریخته ایستادگان میدان را با اضطراب خود
و بنه های فرار شدند و تلنگاه های مقابل بنی بهادر از مورچال گذشته داخل شکر
گردیده مردم معسکر را زیر شلک گرفته چنان مضطرب ساختند که احدی
را مجال حمل و نقل و دولت و اسباب نمانده بی اختیار هر کسی بهر صورتیکه بود
رو بفرار نهاد و شکست بر کل شکر افتاده کسی را پای ثبات بر جانمانه
مغلبه و در ایام بطمع غارت کردن اموال شکر خود از رفاقت و زیر
عنان گردانیده مشغول غارت گری شدند و زیر ساعتی تماشائی انقلاب
مانده باقیل جماعتی که با ادمان خود هم از میدان مرکب رانده در پی گریختگان
رفت و جمیع اموال و زیر و سر داران و صرافان و سوداگران و توپها و خپام

بغارت و تاراج انگلیسیان و افواج ایشان در آمد و لشکریان نیز دست
تاراج بهمال همدیکر کشاده هر چه بدست هر که افتاد در بر بود حساب دولت
این لشکر که بغارت رفت علام الغیوب میدانند محاسب و هم در حساب
آن اعتراف بجزئی دارد عالیجاه نیز بر ماده فیلی که شجاع الدوله یکروز قبل
ازین جنگ ادرانی داده عنایت نموده بود وقت شکست سوار شده از آن
در طه بدر رفت علی ابراهیم خان اسباب و احوال همراه برادر خود علی قاسم خان
یکروز قبل ازین شکست بر پل کتیهما از دریاچه در کادتی عبور نموده
در شکر بادشاه که آن طرف دریاچه منزل داشت فرستاده خود بریده
مانده بود وقت فرار بر دریاچه مذکوره رسیده پل کشتی را شکسته یافته
خود را بدریانده عبور کرد چون بر سر راه که گریختگان در آنجا هجوم داشتند
رسید دید که بعضی از افواج انگلیسی رسیده توپنی پر از چهره بطرف
مزدحمین برد و طرف دریاسر دادند اضطرابی عظیم در فراریان رسیده خلقی کثیر
در آن دریاچه هلاک شدند و بر سر همدیکر افتاده جمعی بهزار غرابی جان سلامت
برده بمعرض تاراج و غارت کنواران در آمدند و بعضی بمشقت تمام به مجمع
فراریان رسیده زندگی از سر گرفتند وزیر عبور دریا نموده مع متعلقان خود
راه اله آباد گرفت و عالیجاه شش هفت گروه از بنارس گذشته توقف
نمود و بینی بهادر حسب الامر وزیر برای به راه بردن بادشاه بر لب آب
کنکا محاذی بنارس که مخیم سردقات بادشاهی همانجا بود مقام داشت
علی ابراهیم خان مع دود و ازده رفتناشته حال متصل لشکر بینی بهادر بر کنار دریا

برای آسودن اندکی توقف گزید تا خبر برادر خود دریافت هر جا که خیمه داشته باشد آنجا برود و خدمتکار غالب خان علی ابراهیم خان را دیده بغالب خان خبر رساند خان مرقوم با سماع خبر ورودش شادمان گشته بار آده آمدن نزد او برخواست و از راجه بینی بهادر رخصت خواست راجه مذکور که علی ابراهیم خان را در حضور اکثر دیده و حسن گفتگویش شنیده بود خواهان رفاقتش شده غالب خان را گفت که پیش ما باید آورد خان موصوف بنحمت علی ابراهیم خان رسیده ماجر اکنارش نمود و بملاقات راجه آورد راجه مهربانها کرده استدعای همراهی خود نمود علی ابراهیم خان نیز رفاقت او درین تفرقه مناسب دیده بمصاحبتش رضداد چون وزیر راجه را برای همراه آوردن بادشاه گذاشته رفته بود او بادشاه را استنجان بکوچ می نمود و بادشاه که از وزیر دلگیر بود سر از رفاقت بینی بهادر زده به بهانه های چند قاصد مقامات و ملاقات انگلیسیان بود جماعه انگلیسی نیز راه مراسلات با بادشاه کشاده او را ترغیب برفاقت و اعانت خود می نمودند و قصد مصالحه با وزیر هم مکنون خاطر می داشتند بنا برین اراده ملاقات با بینی بهادر که رفیق وزیر و مخالف عالی جاه بود نیز داشتند درین ضمن راجه بینی بهادر تعامل با بادشاه در کوچ دیده و ناچار گردیده خود مع شکر عبور کنکا نمود

* ذکر ملازمت جماعه انگلیسیه از بادشاه و آمدن بینی

بهادر نزد انگلیسیان و باز بدر رفتن او و جنگیدن زیر مره ثانی

با انگلیسیان و مغلوب شدن از دست انگلیسیان *

چون بینی بهادر عبور کنکا نمود بادشاه مع نیرالدوله مقام فرموده انگاسیان را پیش خود خواند اینها بسلازمست بادشاه مستعد گشته بعد حصول کورنش با اتفاق بادشاه عبور کنکا شدند و بینی بهادر را بسوی خود دعوت کردند او با انگاسیان بر خورد ایشان داعیه مصادقت با وزیر بشرط تفویض عالیجاه و شمر و با او ظاهر نمودند بینی بهادر معروض داشت که شمر و صاحب فوج و او ضاع او درین شکست از نظام تفتاده گرفتن او خالی از صعوبت نیست اما عالیجاه را میتوان گرفت اگر وزیر پسندید البته قصوری در آن نخواهد شد و پیغام های انگاسیان گرفته به شکر گاه خود معاودت نمود و در نیمه رسیده تذکره صحبت انگاسیان باهمه از آن کرد علی ابراهیم خان برکنون خاطرش بی برده پاس حقوق نمک عالیجاه را که شش هفت کرده از شکر بینی بهادر پیشتر بود آگاه ساخت عالیجاه برین امر اطلاع یافته سرعت بفرستاد و با او رفته به آله آباد رسیده متعلقان خود را که غارت زده و زبرد در آنجا افتاده بودند بهر صورت که خدا کار سازی کرد و در چنین تشویش همراه گرفته ره سپر کردید و در یکی از آبادی های قلم رو افغانه رو هیله رسیده آسود و شجاع الدوله که در عالم غرور ادراک چنین امور نمی نمود احوال بدین منوال دیده چاره غیر از بد رفتن در ملک یکانگان ندیده بعضی از معدن ان را بفیض آباد و لکنو فرستاده تا کید نمود که متعلقان و اسباب و خزاین را برداشته در ملک حافظ رحمت خان برده در بری اقامت و رزند و خود باله آباد شتافته مادر دزن خود را گرفته علی یک خان را در قلعه آله آباد گذاشته و بشیر حشی را بخراسان قلعه چناره

مامور ساخته بمملکت افغانه رفت بعد ورود بپنجه بهادر مشوره اورا در باب
 مصالحه بانگلکسیان با اعتماد اعانت افغانه و راه ماهر مرهته و بنا بر حفظ قدر خود و
 کسر نام و نشان خاندان نپسندیده اورا بلکهنو مرضص ساخت و خود
 در مملکت بنکش شتافته با احمد خان بنکش و حافظ رحمت خان و غیره افغانه و
 غازی الدین خان عماد الملک که اتفاقا او هم در آنجا وارد بود قرعه مشاوره
 انداخت هر یکی اعانت نموده دلالت باستعانت از راه ماهر مرهته
 که دیرینه سپه سالار دکن بود نمودند و او بعد از جنگ احمد شاه ابدالی که شکست
 عظیم بر جماعه مرهته افتاده اسباب و دولت اینها بتاراج رفته بود در نواح
 کوالیار بسرمی برد و چندان شوکت نداشت شجاع الدوله معتقدان خود
 را پیش راه ماهر فرستاده استدعای آمدنش برفاقت و وعده دادن
 مبانی بشرط ظفر برانگاسیه نمود او قبول کرده آمد و با عا کر شجاع الدوله ملحق
 گشت در اجه بینی بهادر بطرف لکهنو رفته براه شتاب راه حسب
 مصالحت نکاشت که شجاع الدوله در مصالحه بشروطیکه منظور انگلسیان
 بودن در نداده عازم عرب بار دیگر است و عالی جاه از دست او بدر رفته و
 شمر در انمی تواند گرفت دمن پایان کارش بخیرندانسته را غیب ملاقات
 انگلسیه ام چون شتاب رای معتد علیه انگلسیه و ممنون احسان و نمکخوار
 بینی بهادر در زمان اعراج عالی جاه بود داعیه بینی بهادر را با جنرل کرنک که در سابق
 رئیس لشکر و حالا بجای میجر منرد سرداری افواج مامور بود ظاهر نمود جنرل
 خطی متضمن طلب او بکنال اکرام نوشته معرفت شتاب رای طلب

داشت بینی بهادر آمده باجنرال ملاقات نمود و زمام حل و عقد معاملات اندک بدست او آمد او از دانائی چند روز هر دو طرف را خوشنود می داشت تا آنکه شجاع الدوله مع مرهته در نواح کورآر سید بینی بهادر از زمان فقیری که با او اعتقاد داشت سخن غلبه شجاع الدوله شنیده داعیه رفاقت او مضمم کرد و احتیاطاً و از دلی خود از شتاب رای هم پنهان داشته و انتهاز فرصت نموده زمانیکه بنام بند و بست بعضی محالات صوبه از لشکر انگریزی دورتر و چند کپی تانکه با او متعین بود بطرف عساکر شجاع الدوله رای شد و باوصف مزاحمت تانکه های انگلیسی با فوج خود بدر رفته به شجاع الدوله پیوست جنرال کرنک از رفتن بینی بهادر متحیه و بر پیش آمدن وزیر مطلع گشته فوج خود را که قبل ازین به تسخیر قلعه چناره فرستاده بود و فوج مذکور شکست یافته با نظرف بودند پیش خود خواند درین عرصه مرزا نجف خان هم از بوندیل گهند آمده رفاقت انگلیسیان کرد سردار ان انگلیسی بعض فوج را با سالاری میجر استریت بلکنه و فرستادند تا از اطراف صوبه آوده و حدود آنجا خبردار باشد و جنرال کرنک با کل افواج مع مرزا نجف خان و شتاب رای باله اباد رفته جازم تسخیر قلعه آنجا شد و به نشاندی مرزا نجف خان توپهای تنه شکن که از غارت لشکر وزیر همراه بود بطرفی از عصار جانیکه پشته داشت تعبیه نموده بصدمات کوله اندازی دیوار آنجا را شکست علی بیک خان و نمیره قلعه داران وزیر عرصه برنو و تنک دیده امان خواهد شدند را و شتاب رای ضامن آبرو و مالش غیر مال وزیر گردیده آنها را از قلعه بر آورد و قلعه بدست انگلیسیه در آمد علی بیک خان

و غیره نوکران وزیر رخصت یافته نزد آقای خود شناختند و شتاب رای
 باتفاق و اعانت راجه بلوند سنگه و نور الحسن خان بند و بست هر دو صوبه
 هما اکمن نموده و اکثری از افواج عالیجاه مثل روشن علی خان و شیخ فرست علی
 و شهسوار بیک تورانی قاتل سترامیت را ملازم ساخته متعین اکثر محال نموده
 بخوبی انتظام داد چون خبر رخصت وزیر رسید عمال رابع افواج نو ملازم جایجا
 گذاشته خود جنرل مع مرزا نجف خان و شتاب رای عازم جنگ و وزیر
 گردید وزیر باتفاق را و ماهار پیشتر آمد و جماعه افغانه که وعده رفاقت با وزیر
 نموده شهره بر آمدن در عوام انداخته بودند گاهی بیشتر نماندند مگر عماد الملک
 با معدودی رسیدند تماشائی بودند مقدور نمی داشت و نه از دست او کاری بر آمد
 القصد در نواح کوره تلاقی عسکرین رود داده جنگ سبکی بعمل آمد مرتبه
 که تاب تحمل صدمات توپ خانه گاهی نداشت دست و پا چنانچه عطف
 عنان نمود و تا برگز اقامت خود که کوی بسیار بود عنان بار نکشید شجاع الدوله
 نیز از نمک حرامی نوکران چهره مقصود در آینه امید ندیده و لتنگ بر کشت
 و علی ابراهیم خان از آله آباد حسب الاشعار بینی بهادر خواست که باشکروزیر پیوندد
 چند گروهی از شهر مذکور بر آمده بود که خبر شکست وزیر کرده ثانیه شنیده باز
 کشت و مدتی در ان نواح مخفی بود تا آنکه مصالحه وزیر با انگلیس بیان رود او فساد
 فرو نشست آن عزیز از کنج اختفا بر آمده بر شد آباد رسید انشاء الله تعالی ذکرش
 در ضمن حکومت مظفر جنگ نایب نظامت مرشد آبلو خواهد آمد

* ذکر مصالح شدن در میان شجاع الدوله و جماعه

انکاسیه در فتن شجاع الدوله بصوبه خود *

شجاع الدوله این مرتبه شکست خورده باز بطرف فرخ آباد رفت و آنجا غنچه شکوه تعالی و اهمل در اعانت کرده از هر یکی است شماره و چاره جوئی نمود هر یکی سخنی میگفت اما چون از ته دل نبود در خاطر وزیر بمانی گرفت الاغر احمد خان بنکاش با وجود عداوتهای دیرینه بمقتضای جوانمردی که داشت صاف با شجاع الدوله گفت که ازین جماعه افاغنه و غیره کسی بکار شما نخواهد آمد و در انتظار بچند شت زریکه دارید بخرج سپاه و مدعیان مددکاری رفته آنگر حال خود در مانده خواهد شد و همین مظهران نصرت تماشاائی بوده مضحکه خواهند ساخت بزعم من صلاح در دو حال است یا با معدودی که توقع رفاقت از آنها باشد بر دشمن بتازید اگر حیات باقی است ظفر می یابید و الابه ابرو جان خود در میدان می بازی و یابی و ساطه ... چه بی تن تنه هایر فاسته پیش انکاسین برودید آنچه شنیده شده کار آنها برودیه عتقل و جوان مردیهاست اغلبکه باشما نزد و غانخواهند باغت و در مملکه نخواهد اندانست بلکه ظن غالب است که از در انناص در آمده در اگرام و اعترام راضی تقصیر نخواهند بود درین بین بعد شکست یافتن و زیر نوبت دویم بود و عید بادشاه و سردار ان انکاسی ستفظان قلعه چناره نامید از ظفر و غلبه وزیر گردیده و سامان قلعه داری کتر دیده قلعه را حواله عمده انکاسیه نموده بیغی ملازم بادشاه و برتی نزد وزیر راهی شدند شجاع الدوله که بعد ابعان نظر سخن احمد خان بنکاش را در باره خود اعموب آرادانسته

با محدودی از نذما بسواری پالکی راه شکر انگلیسی گرفت و زیاده از ده و دوازده
 سوار همراه داشت بعد طی مسافت بمنزل کرنک خبر رسید که وزیر باین صورت
 می آید ادل متخیر دستخبر صدق و کذب گشته بعد تحقیق بی پای ادب با جمعی از
 سرداران و شتاب رای پیش رفته استقبال وزیر کرد و وزیر بمنزل
 استقبال دیده اند پالکی فرود آمده معانقه نمود و بمنزل ^{انیده}
 پیاده پادشاه پالکی وزیر روان گشته تا بخیمه که بر ^{رده بودند}
 فرود آورده لوازم ضیافت و مهمانداری بطلب آوردند. در اداب و تواضع
 دقیقه فرودنگذاشتند شجاع الدوله که هماغذ طعام خورده خوابید و بعد بیداری از
 خواب همگان شادگانی بجائیکه خیمه گاه قرار داده بودند برگشته باهمراه بیان
 که از سه چهارم کس پیش نبود منزل ساخت و در سه چهارم روز
 از طرف مصالحه بوساطت سفیران معتد الطرفین خصوصاً شتاب رای
 و لجمعی یافته بعد استیذان از روسای انگلیسیه جمیع ملازمان خود را طلب داشت
 بنای مصالحه برین قرار یافت که شجاع الدوله پنجاه گله روپیه عوض اخراجاتیکه
 انگلیسیه در عروبش برود ادب انگلیسیان رساند باین طور که نصف نقد دهد و
 نصف بر صوبه تنخواه فرماید و آنچه از صوبه اودر تحصیل انگلیسیه و رآمده باشد بجز این
 و صوبه ال آباد مخصوص بادشاه باشد و بادشاه در ال آباد خاطر خواه معاشش
 نماید و مرزا نجف خان ملازم بادشاه بود و گله روپیه سالانه از خزانه بادشاهی
 منجوبه مالکننداری بشکال می یافته باشند و فوجی از انگلیسیان باعانت بادشاه در ال آباد
 رساند و یکی از انگلیسیان در خدمت شجاع الدوله بطور دکالت و میا خجی گری

حاضر بوده کاری بمعاملات او نداشته باشد و بعد ازین عهد و پیمان کردند که دوست
 مدیکر را دوست و دشمن مدیکر را دشمن دانند و بر سر هر کسی که دشمنی زور آورد
 و دیگری اعانت او نماید و هر که از دیگری فوجی با اعانت خواهد و جوی برای مصارف
 آن بصاحبش برساند و راجه بلوند زمیندار بنا بر سراسر آنکه بنا بر رفاقت
 بادشاه و انگلیسیان خائن و قاصر از خدمت شجاع الدوله شده بود انگلیسی
 استغنائی تقصیراتش کنانیده و اطاعت و زیر و حمایت خود گذاشتند
 و عهد مذکور از طرفین ارقام یافته مواجیر و دستخط و ساسی طرفین بر وثائق مرتسم
 گشت و شجاع الدوله را حالت منتظره غیر از ادای زریکه عجماله معهود بود
 همانند چنانچه شجاع الدوله در فکر تحمین زریجه موعود افتاده به هر یکی از رفقای
 خود بهتر مقدم و ریش تکلیف داد و هم به مادر و زن و جمیع اقربا خطی متضمن فرستادن
 میلی مناسب نگاشته بر آمدن خود از بند خسران مشروط بایصال دار سال
 مذکور ارقام نمود اما به ثبوت پیوسته که از هر کس هر چه توقع داشت
 فی الحقیقه آن کس از عهده ایصال آن قدر زری بر آمدن می توانست آنکس
 نصف و ثلث و ربع آنرا اقرار و اعتراف نمود حتی مادر و برادران زن او
 و غلامان و ملازمان نمک پرورده دیرینه اش همین سلوک داشتند مگر
 زن او هر چه از نقد و جواهر و طلا آلات و نقره آلات داشت و آنچه خدمه اش را
 میسر بود حتی طلقه بینی خود مع مردار یدش برای شوهر خود با وجود مخالفت مردم
 خوش کوفتاد هر که او را منع میکرد جواب می داد که آنچه من در دست دارم
 تاملاتی شجاع الدوله مراد کار است اگر او نباشد مرا هیچ یک ازین نمی

نمی باید و بکار نمی آید اگر چه زنی بود اما آفرین بر هست مردانه و حق محبت شناسی
او ازین جاست که گفته اند

* بیت *

* زن خوب فرمان برد پار سا * * کند مرد درویش را بادشا *

شجاع الدوله هم بعد این امتحان هر چه بدستش از مصارف لابدی باقی
می ماند بزن خود می داد الحق چنین می بایست القصد بعد سرانجام شدن مبلغیکه
امکان داشت برای باقی مبلغ مجلس جواهر کران بهای خود را بدست انگلیسیان
بعد تعیین قیمت رهن گذاشته اهل و عیال را از ملک افغانه طلب
داشت و قلعه چناره را نیز از دست انگلیسیان انزاع نموده از بادشاه
و انگلیسیان مرخص گشته و در خدمت بادشاه یکی را به نیابت میر آتشی که
خدمت موروثی او بود گذاشته بدار الیهکن صوبه خود فیض آباد روانه گردید و
در آن کل ممالک بکارهای خود پرداخت بقیه احوال او و شاه عالم بادشاه
و عالی جاه در ضمن حالات شاه جهان آباد و حکام آنطرف انشاء الله تعالی
نگاشته خواهد شد اکنون تتمه احوال بنگاله و عظیم آباد و اوضاع ملکه ارمی که
با اختراع اصحاب انگلیسیه مروج شده و سوا سنجیکه درین برهه صوبه رویداده نگارش
می یابد الله تعالی شان به انجام رساند بفضله و کرمه

* ذکر جلوس پنجم الدوله بر مسند ایالت بنگاله در فتن

شمس الدوله کور نربولایت و آمدن لار و کایف

بجایش و معزولی نند که در عروج نواب مظفر جنک *

چون روزنامه عمود دولت میر محمد جعفر خان دست قضا در نور دیده و شمس الدوله

هنری ونسترت کورنر کالکته خیر آمدن لارڈ کلیف ثابت جنگ از ولایت
انگله بکورنری کالکته شنیده قبل از ورود دلار د مذکور روانه ولایت شد و بقیه
اصحاب کونسل بضابطه مستمره حکم ران و ناظم امور مرجوعه ماندند بعد مردن
میر محمد جعفر خان در کونسل قرار یافت که بنجم الدوله معروف بمیر پهلوری
پسر کلان میر محمد جعفر خان از بطن منی بیگم بجای پدر نشسته به صلاح ارباب
کونسل راتق و فاتق مہبات مالکداری باشد چنانچه مستر جانسن ونسترت
مدلتن در مرشد آباد آمدہ بحضور خود بنجم الدوله را بر مسند ایالت صوبہ تلمہ
اطلاس کنانیدند بنجم الدوله وجهی معتد بہ برد صاحبان بطور تواضع رعایت نمود و
چند روز بنجم الدوله ناظم مقدر و تند گمار دیوان مدارا کمہام و مرجع طوائف انام صوبہ
بتکالہ بودند و میر محمد کاظم خان برادر میر محمد جعفر خان به نیابت عظیم آباد در اجد
دیہرچ نراین دیوان صوبہ مذکور دستتاب رای دیوان بادشاہی آنصوبہ
مانند چون شمس الدوله کورنر کتابی مشتمل بر عوائب و بد کرداری تند گمار
تیار کرده حوالہ برادر خود جارج ونسترت ہوشیار جنگ کرده برای شنوائیدن
به لارڈ کلیف در اجتماع اصحاب کونسل کفہ بود لہذا اندک پر حسب الطلب
کونسل بکالکته رفت و ارباب کونسل بانتظار لارڈ کلیف اور از کالکته
برون رفتن نمی دادند و معزول ہم نمی کردند و تند گمار کہ اول دیوان و منشی
لارڈ مذکور در زمان منصب کرنیلی اود زوال دولت سراج الدوله و اقبال
میر محمد جعفر خان بود در زعم خود امید افزایش اقتدار از مرتبہ کہ میسرش بود
برود و دلار د موصوف میداشت تا انکہ لارڈ کلیف بہادر ثابت جنگ

رسید و هوشیار جنگ کتاب عیوب شد کمار نوشته برادر خود بحضور
 ۴ صحاب کونسل خوانده بلارده مو صوف شنو انید هر چند شد کمار منظور
 نظر عواطف لارده بود اما شمس الدوله آنچنان معائب او نوشته بود که ضرورت
 از کار خود معزول و با قاست کاکته و عدم خروج از حد و معینه شهر مذکور مامور گردید
 و بعد معزولی شد کمار محمد رضا خان ظف حکیم نادی علیخان عقیلی شیرازی که در عهد
 ثانوی میر محمد جعفر خان نیابت چکاه جهانگیر نکر داشت بیادری طالع مور و الطاف
 لارده کایف کشته نیابت نجم الدوله در نظامت و اختیار حل و عقد معاملات
 کل صوبه بنگاله یافته بخطاب محمد رضا خان بهاور مظفر جنگ مخاطب گردید و
 لارده مذکور بنا بر اظهار کمال اقتدار و اختیار خود که تابع اجتماع ارادار باب کونسل
 چندان نبود و احدی از انگلسی و هندی را بخاطر نمی آورد اول با جانسین و مدلسن
 کاوید و نشانیدن نجم الدوله بجای پدرش مناسب و معقول شد اما زگر فتن
 خیانت و بی جا است عاید سرکار کپنی نمایند هر دو سردار مرقوم استغفای نوکری
 فرستاده جواب دادند که ما را اطاعت امر شما در نوکری کپنی ضرور و لازم
 بود االحال که دست از نوکری برداشتم دیگر حکم شما بر ما بیان نیست اگر دعوی
 دیگر باشد در عدالت بادشاهی رجوع نمایند و هر گاه شما زگر خطیریکه از پدر
 نجم الدوله گرفته او را بجای سراج الدوله نشانیده بودید داخل سرکار کپنی خواهید
 نمود ما هم این مبلغ سیر را که از پسرش گرفته ایم عائد سرکار خواهیم نمود
 لارده کایف جواب صاف شنیده و بعد استغفای آنها از نوکری مجال
 گفت که با آنها ندیده ناموشی کزید جانسین خود بولایت رفت و مدلسن